

## مظاهر مصفا

از گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی

### تاریخ خراسان<sup>۱</sup>

از جمله کتاب‌هایی که در گردش روزگاران از میان رفته یا هنوز در زاویه‌ی بی‌ازجهان در زیر گرد فراموشی پنهان مانده کتاب اخبار وولات خراسان یا تاریخ خراسان است از ابوعلی حسین بن احمد بن محمد سلامی بیهقی خواری<sup>۲</sup> در گذشته به سال ۳۰۰ هجری قمری. ابن فندق در تاریخ بیهق در ترجمه<sup>۳</sup> حال او نوشته است:

«منشأ و مولد او خوار بیهق بوده است و این سلامی می‌باید گفت به فتح سین و تشدید لام علی وزن علام و غفار و در کتاب‌الثار (ن: البشار) که از تصنیف اوست این لغت بیان کند و نسبت شاعر سلامی<sup>۴</sup> به تخفیف لام است و منسوب الی مدینة السلام یعنی بغداد. ابوعلی‌الحسین سلامی صاحب‌التاریخ است توفی فی سنة ثلثمائة و ذکر ابوعلی‌سلامی و تقریر حال او از شرح مستغنی است و کتبه ناطقة بفضله و از تصانیف او تاریخ ولایت (ن: وولات) خراسان و کتاب‌النتف و الطرف و کتاب‌المصباح و کتاب‌الثار و او شاگرد ابراهیم بن محمد البیهقی بوده است و اشعار او در کتاب یتیمه‌الدهر و غیر آن مذکور است و ابوبکر خوارزمی<sup>۵</sup> شاگرد او بوده است.»

چنان که گفته شد کتاب تاریخ خراسان امروز در دست نیست ولی از طریق کتاب‌هایی چون تاریخ گردیزی و کامل ابن‌اثیر و انساب‌سمعی و وفیات‌الاعیان

ابن خلکان وجوامع الحکایات سدیدالدین محمد عوفی می توان تا حدی به کم و کیف آن آشنایی حاصل کرد.

پرفسور بارتولد می گوید<sup>۶</sup>:

«... متن کتاب گردیزی گاه به متن کتاب ابن اثیر بسیار نزدیک است و سبب این شباهت آن است که هر دو مؤلف از منبع واحد دیگری استفاده کرده اند که بی شک همان تاریخ سلامی بوده. در کتاب ابن اثیر اخبار مفصلی در باره تاریخ سامانیان تا مرگ ابوعلی چغانی وجود دارد به احتمال قوی تألیف سلامی تا این حادثه رسانیده شده بود<sup>۷</sup>...».

این مقاله گوشه یی است از جست و جویی که باید دریافتن مطلب و کیف و کم تاریخ سلامی به عمل آید. در سد باب کتاب عظیم جوامع الحکایات عوفی چندین حکایت از کتاب سلامی به اقتباس و نقل بی ذکر مأخذ آمده است و با مقایسه آن با آنچه مؤلفان دیگر از سلامی نقل کرده اند احتمال این نقل و اقتباس از آن مأخذ قوت می گیرد.

پیش از آن که قسمت هایی از این کتاب را در نقل و نقد آریم و دلیلی چند که احتمال انتساب این داستان هارا به تاریخ سلامی قوت می دهد ذکر کنیم از یادآوری این نکته ناگزیریم که عوفی در جوامع الحکایات دو ستار جمع آوری حکایت های مشابه و مرتبط است<sup>۱</sup> و خواستار گردآوری و تألیف معنی های قریب بهم و هرچه در هر جا از یک جنس و نوع می بیند در کنار هم می چیند و به حسب باب های سه گانه و قسم های چهارگانه فرهنگنامه حکایت و مجموعه داستان خود آن ها را ترتیب می دهد و در اختیار و انتخاب خود پای بند حفظ کیفیت اصلی و ضبط عین اصل نیست و همه جا شاخ و برگ می دهد بر معنی مقتبس و منقول خود می آراید و هر جا که مناسب می داند به گونه یی که شیوه اوست حشو و زائد آن را می پیراید و همین افزود و کاست مجموعه او را از صورت یک سند معتبر و مسلم تاریخی دور می دارد و به یک داستان نامه افسانه مانند آمیخته به تاریخ واقعی و واقعیت های تاریخی نزدیک می کند

چنان که اگر مأخذ حکایت‌ها را ذکر نمی‌کرد و مشابه داستان‌های او در کتابهای سیره و تذکره و تاریخ یافته نمی‌شد سندیت و اعتبار کار او به نسبتی بیشتر به هیچ می‌گرایید.

برحسب همین تصرف و افزود و کاست که به هیچ روی نمی‌توان و نمی‌باید آن را به بی‌امانتی عوفی حمل کرد بل که باید آن را نشانه ذوق و دلیل اشتیاق او به جمع زمینه‌های مناسب خالی از اعتنا به حقیقت و واقعیت حکایت برای اخذ نتیجه‌های اعتباری و جلب و جذب خوانندگان به معنی‌های اخلاقی دانست بنابراین آنچه گفته شد به سوازات مشابهت‌های موجود میان آنچه عوفی از تاریخ سلاسی آورده و آنچه مؤلفان و مورخان و نویسندگان کتاب‌های سیره و تاریخ ازین مأخذ نقل کرده‌اند اختلاف‌هایی نیز جای‌جای دیده می‌شود از جمله در باب رافع هرثمه در جوامع آمده است:

در تاریخ خراسان مسطور است چون نوبت امارت خراسان از رافع هرثمه به امیرابوشجاع احمد بن عبدالله خجستانی رسید . . . .»

در صورتی که در کتاب کامل ابن اثیر و وفیات الاعیان ابن خلکان آمده است که رافع سپه‌سالاری احمد عبدالله خجستانی را داشته است.

ابن اثیر می‌نویسد:

«چون احمد عبدالله خجستانی از فرمان یعقوب سرپیچید و به نیشابور آمد و بر آن ولایت مستولی شد (و به طاهریان تمایل داشت چندان که خود را احمد عبدالله طاهری می‌خواند ۲۶۲ ه. ق) به رافع هرثمه نامه نوشت و او را به یاری و سپه‌سالاری خود دعوت کرد رافع دعوت او را پذیرفت و به نیشابور آمد و سپه‌سالار احمد شد» ابن خلکان در وفیات الاعیان در باب این واقعه می‌نویسد:

«خجستانی از پیروان یعقوب صفار بود و از بندگی او سر باز زد و بر نیشابور و بسطام چیره شد (۲۶۱ ه. ق) و آشکارا به طاهریان دوستی و تقرب نمود تا بدین سبب دل‌های مردم نیشابور را که هواخواه طاهریان بودند با خود نرم کند و

در این تقرب چندان مبالغت می کرد که در نامه ها خود را احمد بن عبدالله طاهری می خواند.

به رافع هرثمه نامه نوشت و او را به یاری و هم کاری دعوت کرد رافع بخدمت او رفت و سمت سپه سالاری او یافت<sup>۱۲</sup>.

و نیز ابن خلکان در شرح کشته شدن خجستانی نوشته است که چون خجستانی کشته شد رافع هرثمه با او نبود و پس از احمد لشکر او با رافع درهرات و به قولی در نیشابور بیعت کردند<sup>۱۳</sup> (خلاف قول عوفی که نوشته است امارت بعد از رافع به خجستانی رسید). هرآینه در این مقال قصد اصلی ما ذکر اختلاف های موجود در نقل مورخان و نویسندگان از مأخذ اصلی نیست بلکه مقایسه و یافتن مشابهت هاست و روشن کردن راه خیال ورشته نیمه گسسته یی که اگر تمامی آن ظاهر گردد نظر احتمالی یکی بودن مأخذ این چند مؤلف تأیید می شود و نیز این نکته آشکار می گردد که داستان هایی ازین دست خاصه آنچه در باب طاهریان و صفاریان و سامانیان است و بعضی با ذکر مأخذهایی از قبیل تاریخ آل لیث و اخبار یعقوب لیث و تاریخ طاهریان نقل شده و بعضی دیگر بی نام مأخذ آمده همه از تاریخی است که به زبان عربی در باب والیان خراسان و به دست ابوعلی حسین بن احمد بیهقی نیشابوری معروف به سلامی به رشته تحریر درآمده است<sup>۱۴</sup>.

پژوهشگاه علوم و مطالعات فرهنگی

در باب ناحفاظی احمد بن عبدالله خجستانی در جوامع الحکایات<sup>۱۴</sup> به نقل از تاریخ خراسان آمده است که چون امیری خراسان از رافع هرثمه به احمد رسید<sup>۱۵</sup> و او جوانی بود زیبا و سردانه و کریم اما ستم گر و ناحفاظ و طومار دولت او به یک ناحفاظی درهم پیچید و آن چنان بود که در خیل او مردی بود به نام شیرزاد دیلمی لطیف و با سروت و از ندهمان احمد بود و محرم راز او و از عادت های زشت احمد یکی آن بود که پیوسته با نمودیان خود مباحثت می کرد و می پرسید تو هرگز عاشق بوده ای و معشوق تو کیست و چون نام و نشان زنی می شنید در پی آن زن می نشست تا او را به

دست می آورد . روزی با شیرزاد گفت تو هرگز عاشق بوده‌ای گفت من دختر عمی دارم که از کودکی باز میان من و او پیوند مهر بوده است و مرا با وی مواصلت دست داده است و تا او در خانه من است به هیچ زن ننگریسته‌ام و او نیز با من وفاداری کرده است و من هیچ جای بی او نروم .

احمد چون این بشنید سودای عشق آن زن در دل او افتاد و از غایت ناحفاظی که داشت جمعی زنان قواد را پیش آن زن فرستاد آن زن از عفتی که داشت ایشان را براند و آن حال با شیرزاد باز گفت آتش در دل و جان شیرزاد افتاد و گزیری جز گریز از خدمت امیر ناحفاظ بی اعتقاد ندید و راز با یاران باز گفت و ایشان را سوگند داد که از آن با احمد هیچ نکویند یکی از یاران سوگند به دروغ خورده بود و احمد را آگاه کرد و مه‌دیم<sup>۱۶</sup> زن شیرزاد را به نزد خود آورد و نگه داشت لشکریان او این معنی را از او نپسندیدند و براو لعنت کردند احمد مه‌دیم را با خود به طبرستان برد و از شهرهای طبرستان مال بستد و تا به آب آمو آمد و آنجا قرار گرفت ناگاه از نیشابور قاصدی رسید و مکتوبی آورد که در آن نوشته بود که عیاش (ن: عباس) به نیشابور آمد و خانه مادرت غارت کرد و آنچه یافت از نقد و خزینه بگرفت و مادرت را با خود به گرگان برد . راوی گفته است که تاریخ نامه را باز نگریدم همان روز بود که احمد خانه شیرزاد را غارت کرده بود و زن او را برده . چون احمد به مضمون نامه آگاه شد از هوش رفت و چون به هوش باز آمد با لشکر بر نشست و به نیشابور رفت و سبب غارت کردن خانه احمد آن بود که عیاش<sup>۱۷</sup> غلام احمد بود شوکت و عزتی داشت و درین وقت به هرات بود شبی در خواب دید که با احمد نرد می‌بخت و براو غلبه کرد و دستار از سر او برداشت و بر سر خویش نهاد خواب خود با خوابگزاری باز گفت خواب گزار گفت تو بدین کس غالب آبی و مادر او از آن تو باشد عیاش مادر احمد را دیده بود زنی بود تمام قد و خوب روی و جوان مانده دل عیاش بدو میل داشت جمعی از حشم را با خود یار کرد و به نیشابور تاخت و خانه احمد را فرو گرفت و مادر احمد را ببرد و امجور<sup>۱۸</sup> (ن: انجور) که غلام بزرگه احمد بود در عقب

عیاش رفت وبا او حرب کرد و مجروح و منهزم بازگشت چون احمد به نیشابور رسید ده هزار مرد با رامجور در عقب عیاش روانه کرد عیاش دانست که تا مادر احمد با اوست آن لشکر از دست بر نخواهد داشت از صحبت مادر احمد نیز دلش بگرفته بود او را بکشت و خود به زنهار حسن زید به طبرستان رفت حسن از نا حفاظی او آگاه بود او را زنهار نداد و القای او را از دهن و سروت دور دید بفرمود تا او را بگیرند و بر سر راه بردار کردند و مال او جمله به بیت المال آوردند و به سزای نا حفاظی خود رسید. احمد چون از واقعه مادر آگاه شد بسیار اضطراب کرد و بی قرار و تنگ دل شد و در میانه آن تنگ دلی روزی قتلغ شراب دار پیش او ایستاده بود از قتلغ پرسید این خس چیست چشم نداشتی قتلغ گفت این خس درون یخ بود آن گاه که من قدح به خدمت آوردم هنوز یخ نگداخته بود اکنون بگداخت احمد عذر او قبول نکرد و گفت تا چشم او را بر کنند قتلغ از آن روز باز قصد او در دل می پرورد درین حال وقتی بزرگان نیشابور را حاضر کرد و گفت شما رامجور را در مصاف با عیاش یاری ندادید و عیاش را گذاشتید تا خانه من غارت کند و مادر مرا ببرد گفتند ما خبر نداشتیم عذر ایشان نشنید و هزار و دو بیست مرد از سرشناسان تعیین کرد و آن گاه نیز در میانه میدان فرو برد و گفت اگر تا یک هفته دیگر تا بالای این نیزه پرزر نکنید همه را سیاست کنم آن جماعت به و ثاق شیخ عثمان حیری رفتند که از پیران بزرگ خراسان بود و تیر دعای او از هدف اجابت هرگز خطا نشدی و از وی درخواستند تا احمد را دعایی بد کند شیخ وعده کرد که به شب دعا کند روز دیگر رامجور و قتلغ شراب دار جماعتی ترکان با خود یار کردند و ناگاه احمد عبدالله را بکشتند.

روز دیگر اهل نیشابور به و ثاق شیخ عثمان رفتند و هر کس به وی تقرب کردند و غوغا شد شیخ از پیش غوغای ایشان گریخت خانه او را غارت کردند و خاک آن به تبرک بردند و آن جمله که به احمد رسید نتیجه خبث اعتقاد و نا حفاظی و بیداد او بود و به جهل عامیان خانه شیخ عثمان خراب شد و باقی عمر در خانه زالی بماند و صومعه خود را آبادان نتوانست کرد<sup>۱۹</sup>.

مقایسه و تحلیل این حکایت بعد از حکایت دیگری که نیز به نقل از تاریخ خراسان در جوامع الحکایات آمده است خواهد آمد. در باب پیوستن احمد ابراهیم به خدمت رافع هرثمه عوفی آورده است<sup>۲۰</sup> که در تاریخ خراسان مسطور است که چون رافع هرثمه بر خراسان استیلا یافت مردی از روستای خراسان به نام احمد ابراهیم به خدمت او پیوست و مهتری فرایشان رافع بدو داد. احمد ترقی کرد و دولتی فراهم آورد. چون رافع از عمرولیت شکست دید و به خوارزم رفت والی آنجا ابوسعید درغانی با او غدر کرد و او را بگرفت و بکشت و سر او به نزدیک عمرولیت فرستاد و مال او به تمام ضبط کرد احمد ابراهیم بی چاره ماند و قصد انتقام و خون خواهی امیر خود در دل پرورد و ندانست که آن بدی و ستم ابوسعید که در حق رافع روا داشت چگونه مکافات کند. مشقال زهر از خزانه رافع بدست او افتاده بود هر بامداد از سرجهل و بی اعتقادی نیم مشقال زهر در آبهای خوردنی مردم خوارزم می ریخت و مردم از آن می خوردند و بدینجا درمی گذشتند و بایبی سخت در خوارزم افتاد و هیچکس علت آن نمی دانستند آن جاهل تماس زهر در آب ریخت و خواست که روی به خراسان آرد خوارزمیان از آن حال وقوف یافتند او را به گناه رفته مقر آوردند و به عقوبتی سخت بکشتند و آن چه بدو رسید از نادانی بود که اگر ابوسعید رافع را بکشت اهل خوارزم را چه گناه بود. بیان این دو حکایت که مأخذ آن تاریخ خراسان ذکر شده بی اشاره و تصریح به نام نویسنده با آنچه در کامل این اثیر و وفیات الاعیان ابن خلکان در این باب به تصریح از قول سلامی نقل گردیده مشابهنه های بسیار موجود است بدین شرح: در کامل ابن اثیر در باب گرفتاری مادر احمد عبدالله خجستانی به دست مردی به نام عباس القطان از پیروان ابوطلحه منصور برادر ابراهیم شرکب (در نسخه های جوامع شرکب و سرکت) آمده است که: عباس القطان به نیشابور رفت و مادر احمد خجستانی را بگرفت و هر چه با او بود ضبط کرد و به ابوطلحه پیوست<sup>۲۱</sup>.

در باره قتل احمد عبدالله نیز مطلب کامل و وفیات با نقل عوفی نزدیکی و



شبهات تام دارد. ابن خلکان تصریح می‌کند که این قسمت را از تاریخ سلامی اقتباس کرده است:

« ثم إن غلامين من غلمانه اتفقا عليه و قتلاه و قد سكر و نام و ذاك في ليلة الاربعاء لست بقين من شوال سنة ثمان و ستين و مائتين. »<sup>۲۲</sup>

ابن اثیر در باب همین واقعه می‌نویسد:

هنگامی که خجستانی در طخارستان بود خبر مادرش را در نیشابور شنید و به آن سوی رفت چون به هرات نزدیک شد غلام ابوظلمحه<sup>۲۳</sup> به نام ینال ده هزار از او امان خواست و بدو پیوست رامجور خزانه دار و غلام احمد را بدین تقرب حسد آمد و ترسید که ینال جای او را در نزد احمد بگیرد و بر او سروری یابد برای قتل احمد قبل ازین خواری و ذلت فرصت می‌طلبید<sup>۲۴</sup> و نیز داستان کینه قتلغ شراب دار احمد و مواضع او با رامجور در قصد قتل و قتل احمد در صفحه ای چند پیش از این به نقل جوامع الحکایات گذشت که مشابه آن را ابن اثیر در کامل نقل کرده است که احمد شراب داری داشت به نام قتلغ وقتی از آب خواست قدحی یخ بدو داد خسی در آن بود احمد بر آشفت و فرمود تا قتلغ را کور کردند و چون احمد بعد از شنیدن واقعه مادر به نیشابور بازگشته بود در شوال سال ۵۲۶۸ ق. به دستگیری رامجور او را کشتند<sup>۲۵</sup>.

قسمت دیگر داستان نیزه در میدان فرو بردن احمد است در نیشابور پیش هزار و دو بیست مرد از سرشناسان نیشابور و بیم دادن که اگر تا بالای این نیزه پر زر نکنید همه را سیاست خواهم کرد در کامل بدین عبارت آمده است:

« و كان احمد بن عبدالله لماعاد من طایکان بعد قتل والدته ، نصب رجلاً طویلاً فی صحن داره و قال یحتاج اهل نیشابور ان یضعوا الدر حتی یغمروا هذا الرمح فحافوا منه واستخفی جمع الرؤساء والتجار و فزع الناس الی الدعاء و سألوا أبا عثمان و غیره من اصحاب ابی حفص الزاهدان یتضرعوا الی الله تعالی لیفرج عنهم و فعلوا ، فتدارکهم الله برحمته فقتل ذلک اللیله و فرج الله عنهم<sup>۲۶</sup> . »

با مراجعه به داستان در چند صفحه قبل شبهات و نزدیکی بسیاری که در دو



روایت موجود است مشهود می گردد و حدس یکی بودن مأخذ آن ها را تأیید میکند  
پرفسور باز تولد در کتاب ترکستان گفته است .

« کتاب سلامی بی تردید منبع اصلی مؤلفانی بوده است که اطلاعات مشروحی  
در باره تاریخ خراسان و ماوراءالنهر به دست می دهند و به ویژه گردیزی و ابن اثیر از آن  
استفاده کرده اند گذشته از ابن اثیر جوینی و ابن خلکان نیز از تألیف سلامی بهره مند  
شده اند<sup>۲۷</sup> » .

بحث در کیفیت اقتباس و استفاده همه این مؤلفان از تاریخ گم شده سلامی  
البته از حوصله این مقاله خارج است اما در حد امکان به بعضی از این اقتباس ها و  
اخذها اشاره خواهیم کرد . اکنون در باب حکایت دوم منقول از جوامع الحکایات  
و مشابهت آن با آنچه ابن خلکان در روایات الاعیان آورده است می بینیم که مشابهت  
و نزدیکی میان این دو نقل برای تأیید حدس و احتمال مورد بحث به حد کافی  
موجود است .

نقل عوفی را از تاریخ خراسان در باره غدر والی خوارزم با رافع هرثمه و  
کشتن رافع را و فرستادن سر رافع را به نزدیک عمرولیث دیدیم .  
ابن خلکان در همین واقعه نوشته است :

« وقتی خلیفه المعتضد اسماعیل بن احمد سامانی را حکومت ماوراءالنهر داد  
رافع هرثمه<sup>۲۸</sup> از حکومت خراسان معزول شد و عمرولیث به جای او نشست رافع در ری  
به جمع آوری سپاه پرداخت حاکمان مجاور او را برای جنگ با عمرولیث یاری کردند  
و چند کثرت با عمرو حرب کرد عاقبت از پیش عمرو به ایورد گریخت و قصد سرو  
(یا هرات) کرد و در نیشابور او را فرو گرفتند با یارانش به خوارزم گریخت و والی  
خوارزم درشوال سال ۲۸۳ او را کشت و سر او را نزدیک عمرو به نیشابور برد و عمرو  
آن را به بغداد به نزدیک خلیفه المعتضد فرستاد<sup>۲۹</sup> .

عوفی سه حکایت دیگر در باب طاهریان و صفاریان با ذکر مأخذ تاریخ طاهریان  
و اخبار یعقوب لیث آورده است که با گفته ابن اثیر در کامل ، ابن خلکان در روایات الاعیان

که منقول از کتاب سلامی است مشابهت و نزدیکی دارد و از روی این مشابهت می‌توان محتمل دانست که تاریخ طاهریان و اخبار یعقوب لیث دو نام دیگر است از تألیف سلامی. از جمله عوفی نوشته است که در اخبار یعقوب لیث مسطور است<sup>۳۰</sup> که سبب شهرت خجستانی آن بود که او در خیل امیری از امیران یعقوب به نام ابراهیم شرکب بود و به تقرب ابراهیم در نزد یعقوب رشک می‌برد در زمستانی سرد روزی که روی زمین روین بود ابراهیم به خدمت یعقوب آمد و قبایی تنگ حواصل<sup>۳۱</sup> پوشیده بود یعقوب پوستین سمور خود بدو داد و از این کار آتش حسد تیزتر شد به نزد ابراهیم آمد و گفت بدان که یعقوب قصد جان تو کرده است و پوستینی که امروز به تو بخشید خود علامتی است که هر که را جاسه بی دهد که یک بار پوشیده باشد بیش از هفته بی زنده نگذاردش. ابراهیم اگرچه شجاع بود لکن از بلاد خالی نبود و قصد فرار کرد و احمد را گفت علاج من آنست که تا کشته نشده‌ام از خدمت یعقوب بروم و هم در شب براه افتاد احمد به ظاهر با او همراه و همراهی شد و گفت در غیبت تو که مخدوم منی مرا بیم جان باشد اما این راز با کسی مگوی تا من امشب مهیا شوم پس نزد یعقوب رفت و او را از حال فرار ابراهیم شرکب آگاهی داد و گفت ابراهیم قصد تصرف سیستان دارد و سر او از باد غرور پر شده یعقوب خواست خود برای دفع ابراهیم به سیستان رود احمد گفت حاجت نیست من خود این مهم را کفایت می‌کنم روز دیگر به دنبال ابراهیم رفت و در بازار سرخس به او رسید ابراهیم پنداشت که به موافقت او آمده است که ناگاه شمشیر بر کشید و او را کشت. در کامل ابن اثیر شرحی به تفصیل درباره ابراهیم و دو برادر دیگر او آمده است از جمله می‌نویسد:

«بنوشتر کب سه برادر بودند ابراهیم و ابوحفص یحیی و ابوطیحه منصور و بزرگ‌ترین ایشان ابراهیم بود که به هنگام حرب یعقوب لیث و حسن بن زید در جرجان به خدمت یعقوب آمد و بدو پیوست. روزی در نیشابور به خدمت یعقوب رسید و آن روز هوا بسیار سرد بود یعقوب پوستین خزی که به دوش داشت بدو بخشید. خجستانی

و ازین عطا حسد آمد و به ابراهیم گفت یعقوب در حق تو غدر می اندیشد زیرا که او به هیچ یک از خاصان جامه خود را نمی بخشد مگر آنکه قصدی در باب وی داشته باشد. لانه لا یخلع علی احد من خاصته خلعة الا غدر به...<sup>۳۲</sup>

آن چه عوفی بر این نقل افزوده است شاخ و برگ ادیبانه بیست که در غالب داستان ها دست مایه جلب و جذب خواننده است و در دنبال این مطلب آنچه ابن اثیر در باب فرار ابراهیم شرکب و موافقت دروغین و غدر احمد خجستانی با او و قتل او نقل می کند همه مشابه روایت عوفی است.

شاهد و بینه دیگر که تأیید می کند اخبار یعقوب لیث و تاریخ خراسان دو نام است از تألیف سلامی (وای بسا که نام نخستین فصلی باشد از تاریخ خراسان) دو حکایتی است که از احمد عبدالله خجستانی نقل شد یکی حکایت بالا و دیگر حکایت آغاز مقاله که از مأخذ تاریخ خراسان در جوامع آمده است و مأخذ این هر دو تاریخ گم شده سلامی است.

بعضی داستان های بدون ذکر مأخذ میان داستان های مربوط به صفاریان در جوامع الحکایات موجود است که با مقایسه آنها با مورد مشابه در کامل و وفیات الاعیان میتوان احتمال داد که این دسته نیز از تاریخ سلامی اقتباس و اخذ و با تصرف در عبارت و گاه غفلت از واقعیت و کیفیت اصل در چند مورد اندک نقل شده است خاصه که ابن خلکان نوشته است سلامی قسمتی از تاریخ خود را به حال و کار عمرو لیث اختصاص داده است:

«فإن أبا الحسين السلمي ذكر في كتاب تاريخ اخبار ولاية خراسان في أول الفصل المختص بعروبن الليث الصفار...<sup>۳۳</sup>».

و به همین ترتیب قیاس می شود که فصلی هم در باب یعقوب داشته است و فصلی در باب طاهر ذوالیمینین و جانشینان او.

دیگر از جمله حکایت هایی که احتمال داده می شود از تاریخ سلامی نقل شده باشد حکایتی است شیرین در حال و کار رافع هرثمه<sup>۳۴</sup> که چهره بی سخت کریه و

منظری بغایت ناخوش داشت و یعقوب لیث صفار به جهت همین قبح صورت خدمت او را نپذیرفت و گفت هر جا خواهد برود و رافع آزرده دل و کینه‌ور از نزد یعقوب به بادغیس رفت و جمعی را با خود یار گردانید و به جرقه کینه دل آتش فتنه مشتعل ساخت و خروج کرد. یعقوب نیز فرمان یافت و رافع هرات و سرور را در تسلط گرفت و بنه و دستگاهی فراهم آورد روزی متغیر پیرون آمد ندیمان اثر خشم در چهره او آشکار دیدند و سبب آن باز پرسیدند که امیر برقرار خود نیست و طراوت هر باسداد بر منظر بشارت اثر ندارد رافع عمامه از سر برداشت بر سر او چند جراحت پدیدار بود گفتند امیر را چه رسیده است گفت امروز عزم حمام داشتم حجام پیر که در بادغیس نیز در خدمت بود سر من تراشید و چندین جای جراحت رسانید. ندیمان گفتند اگر امیر فرمان دهد تا حجامی استاد بیاریم. گفت شما ابله مردمانید من چهار غلام دارم هر یک در این صنعت ماهر و استاد و سرآمد اما این پسر خدمت کار قدیم است اگر دیگری بر او بگزینم دلیل بدعهدی است و من اگر به دردمر صبر کنم از آن به که به بدعهدی موسوم شوم. ندیمان هر یک درین معنی فصلی گفتند. یکی گفت. سر امیر از آن عزیزتر است که او را به دست چنین حجامی دهند اگر امیر بغداد و بصره فتح کند به هر هفت اندام او چندین جراحت نرسد. دیگری گفت سردمان سر از هر هفت اندام عزیزتر دارند زیرا که مشبکه روح است و از چهار در اثری بدان رسد به یکی گوید به یکی ببیند به یکی شنود و به یکی بوید و نیز نیک و بد مردم همه به سرباز می خوانند چنان که خواجه را سرکش گویند، متکبر را سراندرون، طاس را سر سبک، پسندیده را باسرو سامان و کار نابه جای را سرسری گویند و هم در دعا گویند سرت سبز بود چرا که سر عاقله قالب است اگر قالب درخور نیکی باشد سر تاج است و اگر مستحق بدی سر تیغ خورد امیر چرا روا می دارد که این عاقله عزیز به دست این پیر خوار خرف سپارد و پیوسته در رنج جراحت سر عمر گذارد. دیگری گفت رعایت جانب حسن عهد در حق چاکری باید کرد که از وفایده‌یی به امیر رسد. و دیگری گفت سردمان چون یکی را به بخل نسبت کنند گویند سر او به مزد حجامی

نیر زد یعنی بخیل سیم به حجام نیک نهد زیرا که سر او به نزد او قیمتی ندارد و اگر سر امیر را به نزد امیر قیمتی باشد باید که آن را از رنج مصون دارد و دیگری گفت تدبیر آن است که امیر حجام پیر را نان پاره‌ی دهد و روانه ولایت خود کند و حجامی دیگر در خدمت گیرد. رافع دیگر بار گفت شما ابله‌انید خدمت گار قدیم را از دست نتوان داد و من سخنان شما در حق او هیچ نشنوم و سر من به استره او آموخته است و من با او خوی کرده‌ام. ندیمان حسن تعلیلی آمیخته به طنز پیش آوردند که امیر بهتر داند البته مراد امیر آن است که سر خود بر بریدن خوی دهد و آن را محکم کند تا اگر وقتی زخمی دید بدور رنج زیادت نرسد. و بیش ازین مجادله با آن امیر ابله را جایز ندانستند که حال و مقال او از حق آب می‌خورد. بساط بحث درچیدند و او را صاحب الجراحات لقب دادند و رافع بدین اسم مشهور گشت.

نشانه‌هایی که عوفی و ابن اثیر و ابن خلکان از کرهت منظر رافع داده‌اند هر سه شباهه و نزدیک به هم است.

ابن اثیر نوشته است:

«وقتی یعقوب به سیستان برگشت رافع در خدمت او بود و او سردی کره‌الوجه و درازریش و قلیل الطلاقه بود. یک روز که از نزد یعقوب برگشت یعقوب گفت من خدمت این سرد را خوش نمی‌دارم هر جا که می‌خواهد برود انا لاسیل الی هذا الرجل فلیحق بماشاء من البلاد. این سخن به گوش رافع رسید از خدمت یعقوب به یامین<sup>۳۵</sup> رفت و در آن جا اقامت کرد تا احمد خجستانی او را به یاری خود خواند و سپه‌سالاری سپاه او یافت<sup>۳۶</sup>. ابن خلکان از قول سلامی نقل کرده است:

«چون یعقوب به سیستان رفت ابو ثور با او بود و رافع هرثمه سردی کره‌روی و درازریش از همراهان ابو ثور روزی به خدمت یعقوب رفتند یعقوب او را نپسندید و گفت:

لانی لاسیل الی هذا الرجل فلیحق به حیث شاء فباع رافع جمیع آلاته ثم انصرف الی منزله بیامین و اقام هناك الی أن استقدمه احمد بن عبدالله خجستانی<sup>۳۷</sup>.

تاریخ سلامی برحال و کار طاهریان نیز مشتمل بوده است<sup>۳۸</sup> و چنین به نظر می‌رسد که پاره‌یی از نویسندگان و مورخان بعد از آن اقتباس و اخذ کرده باشند.

عوفی در باب طاهریان سی و چهار حکایت آورده است که بعضی را از فرج - بعدالشنده نقل کرده (به تصریح خود) و باقی محتمل است از تاریخ خراسان سلامی باشد<sup>۳۹</sup> از جمله حکایتی که از محمد بن عبدالله طاهر و عیاشی و شراب دوستی او و کوشش‌های بی‌حاصل ابراهیم عزیز امیر هرات در حفظ دولت طاهریان و سرانجام تسلط یعقوب و دست‌گیری<sup>۴۰</sup> محمد بن طاهر و زوال دولت طاهری آورده همه از تاریخ سلامی است هر چند که به تصریح خود از تاریخ طاهریان نقل می‌کند «در تاریخ طاهریان آورده‌اند که چون محمد بن عبدالله طاهر امیر خراسان شد مردی کریم بود و نیکوسیرت اما شراب دوست<sup>۴۱</sup>» و تاریخ طاهریان چنان که پیش ازین دیدیم همان تاریخ ولایة خراسان است که نوشته سلامی است.

در مجموع سی و چهار حکایت درباره طاهریان در جوامع الحکایات آمده است که جز آنچه عوفی تصریح می‌کند که از فرج بعدالشنده گرفته است باقی همه به احتمال قوی از تاریخ سلامی اخذ و اقتباس شده است.

برای مزید فایده فهرست موضوعی بیست و دو حکایت در باب طاهریان که عوفی اسمی از مأخذ آنها نیاورده است و به احتمال مقتبس از تاریخ سلامی است ترتیب داده می‌شود.

۱- داستان بیزاری مأمون از دیدار طاهر ذوالیمینین بعد از کشتن طاهر امین را و فرستادن مأمون طاهر را به حکومت خراسان و عصیان طاهر بر مأمون و افکندن نام مأمون از خطبه<sup>۴۲</sup>.

۲- بار عام دادن عبدالله طاهر امیر خراسان به رسم پارسیان در نوروز و سوهرگان و داوری و داد گستری او نسبت به مظلومان<sup>۴۳</sup>.

۳- حکومت بخشیدن عبدالله طاهر در یکی از روزهای بار عام به یکی از بزرگ‌زادگان غزنین که مدعی بود وقتی کرم و مروتی در باب عبدالله طاهر روا داشته است<sup>۴۴</sup>.

- ۴- در زمان خلافت امین وقتی بین طاهر و علی عیسی جنگ بود جمعی از بزرگان دولت امین که احتمال می دادند سرانجام مأمون به خلافت خواهد نشست پنهانی به مأمون تقرب می جستند و بدو نامه مودت می نوشتند چون مأمون به خلافت رسید آن جمله نامه ها را بسوخت.<sup>۴۰</sup>
- ۵- مأمون بیت المال مصر را که سه بار هزار هزار درم بود به پاداش فتح مصر به طاهر بن عبد بن طاهر بخشید.<sup>۴۱</sup>
- ۶- امیر عادل عبدالله بن طاهر برادرزاده خود را که خانه پیرزنی را خراب کرده بود ادب بلیغ کرد و او را واداشت تا خانه پیرزن بشکل اول بازسازی کند و چون مزدوران خود در آبادان کردن آن کار کنند.<sup>۴۲</sup>
- ۷- هشدار معتصم به عبدالله طاهر.<sup>۴۳</sup>
- ۸- حق شناسی و وفاداری عبدالله طاهر نسبت به مأمون.<sup>۴۴</sup>
- ۹- حیلہ پی که طاهر ذوالیمینین کرد پس از کشتن علی عیسی بالشکر جرار امین که از بغداد فرستاده بود و توانست از عقبه حلوان بگذرد و به بغداد برسد.<sup>۴۵</sup>
- ۱۰- حکایت پیوستن امیر عزیز به یعقوب لیث.<sup>۴۶</sup>
- ۱۱- خروج عبدالله بن الری در زمان مأمون در مصر و فرستادن مأمون عبدالله طاهر را به دفع او و امتناع عبدالله طاهر از قبول رشوه عبدالله بن الری (هزار غلام به دست هر یکی هزار دینار).<sup>۴۷</sup>
- ۱۲- فتح نامه پی که طاهر ذوالیمینین پس از غلبه بر علی عیسی در عقبه حلوان به مأمون فرستاد.<sup>۴۸</sup>
- ۱۳- فروختن عبدالله طاهر ذوالیمینین غلام خود سعد را.<sup>۴۹</sup>
- ۱۴- قطع کردن محمد بن عبدالله طاهر مشاهره طبیب خود ایوب شادان را.<sup>۵۰</sup>
- ۱۵- وفاداری و عفت ورزی کامل غلام غالب بن عبدالله امیر خراسان و بد-چشمی عیاش نام از مقربان غالب به کامل.<sup>۵۱</sup>
- ۱۶- سبب زوال حکومت طاهری از زبان یکی از فرزندان عبدالله طاهر.<sup>۵۲</sup>



- ۱۷- وقتی عبدالله طاهر درگذشت فرزندش طاهر بن عبدالله (طاهر دوم) دو بیت شعر که حاوی ده خصلت از خصایصهای پدرش بود و معلم او ابو محمد ساخته بود به نام خود نزد خلیفه فرستاد و خلیفه امارت خراسان بدو داد.<sup>۶۸</sup>
- ۱۸- گفت و گوی عبدالله طاهر با چهار طالب علم در باب ایمان.<sup>۶۹</sup>
- ۱۹- جاسوسی زید شجاع در لشکر گاه طاهر ذوالیمینین از جانب علی بن عیسی.<sup>۷۰</sup>
- ۲۰- فرمان عبدالله طاهر به پر کردن بازگستاخ.<sup>۷۱</sup>
- ۲۱- ملال مأمون از طاهر ذوالیمینین بعد از کشته شدن امین و عصیان طاهر.<sup>۷۲</sup>
- ۲۲- نامه امین به طاهر ذوالیمینین به هنگامی که طاهر بغداد را محاصره کرده بود.<sup>۷۳</sup>

و نیز فهرست موضوعی حکایت‌های مربوط به صفاریان را که عوفی دو حکایت از آن جمله را با ذکر مأخذ «تاریخ خراسان» آورده و بعضی را از مأخذ «اخبار یعقوب لیث» و «تاریخ آل لیث» و ما همه سی و شش حکایت منقول عوفی را که درباره صفاریان است مقتبس از تاریخ سلامی می‌دانیم برای مزید فایده ترتیب می‌دهیم.

- ۱- دعای سهل تستری در حق یعقوب لیث و شفای او از بیماری.<sup>۷۴</sup>
- ۲- کشته شدن عمرو لیث صفاری.<sup>۷۵</sup>
- ۳- فرمان خلیفه المعتمد به هنگام مرگ در باب کشتن عمرو لیث.<sup>۷۶</sup>
- ۴- نصیحت حکیمی به عمرو لیث.<sup>۷۷</sup>
- ۵- زنی علوی پیش عمرو لیث آیتی از قرآن بخواند و او را بگریه آورد و از ظلمی که در حق مسلمانان روا می‌داشت باز داشت.<sup>۷۸</sup>
- ۶- سوزاندن امیر اسماعیل سامانی ناسه‌های سران لشکر را که پنهان از او به عمرو لیث نوشته بودند در حضور ایشان.<sup>۷۹</sup>
- ۷- پیروزی فروغان سردار عمرو لیث بر کمپلورای هند و فتح سکاوند.<sup>۸۰</sup>
- ۸- حمله یعقوب لیث با رتبیل<sup>۷۱</sup> و کشتن او.<sup>۷۲</sup>
- ۹- چیرگی حفلان غلام یعقوب لیث بر امیر هرات.<sup>۷۳</sup>

- ۱- حرکت یعقوب لیث به سوی فارس و فتح شیراز<sup>۷۴</sup>.
- ۱۱- مهارت یعقوب لیث در دزدی و استادی او درین فن<sup>۷۵</sup>.
- ۱۲- زدن یعقوب لیث راه قافله‌یی را که از سؤلطان می‌آمد<sup>۷۶</sup>.
- ۱۳- زدن یعقوب لیث قافله‌یی را که از بصره و اهواز به اصفهان می‌رفت<sup>۷۷</sup>.
- ۱۴- کامیابی یعقوب لیث در برانگیختن صالح نضر بر ضد پسران حیدان خارجی<sup>۷۸</sup>.
- ۱۵- حیلہ یعقوب لیث برای شکست محمد ابراهم امیر سیستان<sup>۷۹</sup>.
- ۱۶- قوت و تسلط یعقوب لیث بر صالح نضر<sup>۸۰</sup>.
- ۱۷- پیروزی صالح نضر در بازگرفتن سیستان از یعقوب<sup>۸۱</sup>.
- ۱۸- گشوده شدن هرات به دست یعقوب لیث<sup>۸۲</sup>.
- ۱۹- حیلہ یعقوب لیث در گشودن حصار عبدالرحمن خارجی<sup>۸۳</sup>.
- ۲۰- فریب دادن یعقوب لیث فرستاده محمد واصل را<sup>۸۴</sup>.
- ۲۱- اتحاد محمد واصل و بوجعفر زید بر ضد یعقوب لیث<sup>۸۵</sup>.
- ۲۲- رفتن یعقوب لیث به بغداد و حیلہ خلیفه المعتمد با او و هزیمت و درگذشت یعقوب<sup>۸۶</sup>.
- ۲۳- بلندپروازی یعقوب لیث در آغاز حال که می‌گفت درین است که عمر در اصلاح دوسن روی بر باد کنم باید چنان باشد که من یا به نام و شهرت برسم و یا در مصاف کشته شوم<sup>۸۷</sup>.
- ۲۴- یعقوب لیث در جواب پیری که او را به اختیار همسر نصیحت کرد شمشیر خود را نشان داد و گفت من با این شمشیر پیمان بسته‌ام<sup>۸۸</sup>.
- ۲۵- شکست عمرو لیث از امیر اسماعیل سامانی<sup>۸۹</sup>.
- ۲۶- تنبیه کردن یعقوب سرهنگی از لشکر خود را<sup>۹۰</sup>.
- ۲۷- آزمودن یعقوب تحمل و بردباری خود را<sup>۹۱</sup>.
- ۲۸- دعای سهل تستری در حق یعقوب<sup>۹۲</sup>.
- ۲۹- خجالت عمرو لیث از بخل و کیل خود<sup>۹۳</sup>.

- ۳- انتقام جاهلانۀ احمد ابراهيم دوستار رافع هرثمه<sup>۹۴</sup> .
- ۳۱- وجه تسميه رافع هرثمه به صاحب الجراحات<sup>۹۵</sup> .
- ۳۲- فريب دادن احمد عبدالله خجستاني مخدم خود ابراهيم شرکب را<sup>۹۶</sup> .
- ۳۳- سنگ دلی احمد عبدالله خجستاني با کودکی مظفرنام<sup>۹۷</sup> .
- ۳۴- پرسش امير اسماعيل سامانی از عالمی در باب ظلم و عاقبت کار ظالمان<sup>۹۸</sup> .
- ۳۵- روايت نديم عمروليث از فظاظت و درشت خويی او<sup>۹۹</sup> .
- ۳۶- داستان نا حفاظی احمد عبدالله خجستاني و اسارت و کشته شدن مادر او<sup>۱۰۰</sup> .

### کتاب نامه (نشانی ماخذها)

- ۱- ابن اثیر. کاسل. چاپ بيروت ۱۹۶۵ میلادی .
- ۲- ابن خلکان (ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان ۸۰۸-۶۰۸-۵۶۸ هـ. ق) وفيات الاعیان به تحقیق دکتر احسان عباس . چاپ بيروت ۱۹۷۲ میلادی .
- ۳- ابن فندق (ابوالحسن علی بن زید بیهقی) . تاریخ بیهق . به تصحیح استاد فقیه مرحوم بهمن یار . چاپ تهران . مهر ۱۳۱۷ شمسی .
- ۴- بارتولد (W. Bartold) . ترکستان نامه . ترجمه کریم کشاورز چاپ بنیاد فرهنگ ایران در دو جلد شماره ۱۰۲-۱۰۵ . اسم اصلی کتاب ترکستان در زمان حمله مغل است Turkistân at the time of the Mongol invasion .
- ۵- تاریخ سیستان . به تصحیح استاد فقیه مرحوم محمد تقی ملک الشعراء بهار چاپ تهران ۱۳۱۴ شمسی .
- ۶- جاجی خلیفه کاتب چلبی (مصطفی بن عبدالله) . کشف الظنون به تصحیح محمد شرف الدین و رفعت بیلگه . چاپ افسس ۱۹۶۷ میلادی .
- ۷- دهخدا . لغت نامه .
- ۸- زرکلی (خیرالدین) . الاعلام . چاپ دوم . قاهره ۱۹۵۹ میلادی .
- ۹- عطار (شیخ فریدالدین) . تذکرة الاولیاء . دو جلد . به تصحیح رینولد نیکلسون چاپ لیدن ۱۹۰۵ میلادی .

- ۱- عوفی (سدیداله‌ین محمد). جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات.
- الف- جزء اول از قسم سوم. به تصحیح دکتر امیربانوی مصفا (کریمی) چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲ شماره ۱۶۲.
- ب- جزء دوم از قسم سوم. به تصحیح مظاهر مصفا- دکتر امیربانوی مصفا (کریمی) چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳. شماره ۱۷۶.
- ج- نسخه عکسی از روی نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی پاریس Ancien fond Persan 75, Bib. Nat., Paris. (۵۶۹۹. ق).
- د- نسخه عکسی از روی نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی پاریس Supplément Persan 906. Bib, Nat, Paris
- ه- نسخه عکسی از روی نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی پاریس Supplément Persan 95. Bib. Nat. Paris (۵۷۱۷. ق).
- ۱۱- نظام‌الدین (دکتر محمد دانشمند و محقق ایران‌شناس فقید هندی). مدخل جوامع‌الحکایات Introduction to the Djawâmie al Hikâyât به نفقه اوقاف گیپ چاپ مطبعه بریل لیدن.

پژوهشگاه علوم انسانی و تحقیقات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

- ۱- بانام تاریخ خراسان چندین کتاب دیگر تألیف شده است برای اطلاع ← حاجی خلیفه. کشف‌الظنون ج ۱ ص ۲۹۲.
- ۲- دکتر نظام‌الدین دانشمند و ایران‌شناس فقید هندی در کتاب مدخل جوامع‌الحکایات نام ونسبت سلامی را ابوالحسن علی بن احمد البیهقی نیشابوری ضبط کرده است ←  
Intraduction to the Djawâmie al - Hikâyât by Muhammad Nizâmu -  
ddin P. 44.
- ۳- ابوالحسن علی بن زید البیهقی. تاریخ بیهقی. مصحح مرحوم استاد بهمن یار ص ۱۵۴.

۴- ابوالحسن محمد بن عبدالله بن محمد المعزوسی القرشی (۳۲۶-۵۲۹۳ ق) از شاعران عراق است در کرخ بغداد بدنیا آمد. به موصل و سپس به اصفهان سفر کرد. به صاحب بن عباد تقرب جست. آن گاه به شیراز نزد عضدالدوله رفت و تا پایان زندگی عضدالدوله ملازم و ندیم او بود بعد از مرگ ممدوح به تنگ دستی و مقل حالی گرفتار آمد. عضدالدوله در باب او گفته است چون سلامی را در مجلس خود دیدم پنداشتم که عطار داز آسمان به نزد من آمده است... ← اعلام زرکلی.

۵- ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی (۲۲۳-۵۲۸۳ ق) از نویسندگان و دانشمندان مشهور و صاحب چندین تألیف است. خواهرزاده عالم مشهور محمد بن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ هـ ق) است و به همین نسبت و مناسبت به طبرخزی (طبرستانی - خوارزمی) نیز شهرت دارد ← اعلام زرکلی.

۶- بارتولد. ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۷۳.

W. Barthold. Turkistân at the time of the Mongol Invasion.

(ترکستان در زمان حمله مغل).

۷- «ابوعلی السلامی البیهقی النیشابوری المتوفی سنه ۳۰۰. ثعالبی در تیمه الدهر

(ج ۴ ص ۲۹) گوید وی در سلک ملازمان و کتاب ابوبکر [محمد بن المظفر] بن محتاج و پسرش ابوعلی [احمد بن محمد بن المظفر] بن محتاج منخرط بود و وی را تألیف بسیار است از جمله کتاب تاریخ فی اخبار ولایة خراسان...» لغت نامه دهخدا.

۸- عوفی دو حکایت را به تصریح از تاریخ خراسان به نقل آورده و گاهی مأخذ را

اخبار آل لیث و اخبار یعقوب لیث و تاریخ طاهریان ذکر کرده است و در باقی از مأخذ خود ذکر می نماید نیارده است آن دو حکایت و چگونگی آنها به تفصیل بیشتر خواهد آمد و نیز با تحلیلی احتمال قریب به یقین یکی بودن این چند نام با تألیف سلامی.

۹- Collectionneur

۱۰- عوفی. جوامع الحکایات جزء دوم از قسم سوم باب هفدهم ص ۵۰۴.

۱۱- ابن اثیر. کامل ص ۲۹۷ نقل به ترجمه و تلخیص.

۱۲- ابن خلکان. وفيات الاعیان ج ۶ ص ۴۲۳ و ۴۲۴. نقل به ترجمه و تلخیص.

۱۳- ابن فندق. تاریخ بیهق مصحح مرحوم بهمن یار ص ۲۱.

۱۴- عوفی. جوامع الحکایات جزء دوم از قسم سوم باب هفدهم ص ۵۰۴.

۱۵- ← ح ۲ ص ۳ همین مقاله.

۱۶- مه دیم به معنی مده روی است و دیم به معنی روی در روزگار ما نیز رایج است.

۱۷- عباس القطان ابن اثیر. کامل ج ۷ ص ۳۰۱.

۱۸- ← ابن اثیر. کامل ج ۷ ص ۳۰۳.

۱۹- شیخ ابو عثمان حیری از بزرگان سلوک است گفته اند اظهار تصوف در خراسان با او بود با جنید و رویم و چند پیر دیگر صحبت داشته و او راسه پیر بزرگوار بود اول یحیی معاذ و دوم شاه شجاع کربانی و سوم ابو حفص حداد. ← عطار نیشابوری. تذکرة الاولیاء ج ۲ باب ۴۷ ص ۵۵.

- ۲۰- عوفی. جوامع الحکایات جزء اول از قسم سوم باب یازدهم ص ۳۱۶.
- ۲۱- ابن اثیر. کامل. ج ۷ ص ۳۰۱ نقل به ترجمه و تلخیص.
- ۲۲- ابن خلکان. وفيات الاعیان ج ۶ ص ۴۲۴.
- ۲۳- ابراهیم شرکب دو برادر داشت و هر سه در خیل یعقوب لیث بودند ابوظلحه یکی از این سه است. ← ابن اثیر. کامل ج ۷ ص ۲۹۶.
- ۲۴- ابن اثیر. کامل ج ۷ ص ۳۰۳ نقل به ترجمه و تلخیص.
- ۲۵- » » » » ۷ » ۳۰۴.
- ۲۶- » » » » ۷ » ۳۰۳.
- ۲۷- بارتولد. ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۵۲.
- ۲۸- بنابه قول ابن خلکان هرثمه نام شوهر مادر رافع است و نام پدرش تومرد (ن : نوورد) است ولی شهرت و نسبت به نام هرثمه دارد.
- ۲۹- ابن خلکان. وفيات الاعیان ج ۶ ص ۴۲۵.
- ۳۰- عوفی. جوامع الحکایات جزء اول از قسم سوم باب یازدهم ص ۳۲۵-۳۲۹.
- ۳۱- درباره قباى حواصل ← تعلیقات قسم سوم جوامع الحکایات توضیح مربوط به صفحه ۳۲۵.
- ۳۲- ابن اثیر. کامل ج ۷ ص ۲۹۶ نقل به ترجمه و تلخیص.
- ۳۳- ابن خلکان. وفيات الاعیان ج ۶ ص ۴۲۰.
- ۳۴- عوفی. جوامع الحکایات جزء اول از قسم سوم باب یازدهم ص ۳۱۹.
- ۳۵- قریه ای از بادغیس.
- ۳۶- ابن اثیر. کامل ج ۷ ص ۳۶۸.
- ۳۷- ابن خلکان وفيات الاعیان ج ۶ ص ۴۲۳.
- ۳۸- «هكذا قال السلاسی فی اخبار خراسان» ← ابن خلکان وفيات الاعیان ج ۳ ص ۸۴ در شرح حال عبدالله طاهر ذوالیمینین.
- ۳۹- مدخل جوامع الحکایات.

#### Introduction to the Djawâmic al-Hikâyât P 46.

- ۴۰- شرح کامل دستگیری اسیر در مجلد هفتم کامل ابن اثیر آمده است.
- ۴۱- نسخه عکسی جوامع الحکایات از روی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس باب

پانزدهم از قسم دوم ص ۲۱۰ ← کتاب نامه ۵ از بند ۱۰.  
۴۲- نسخه عکسی جوامع الحکایات از روی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس تحریر  
سال ۶۶۹ ص ۱۱۰-۱۱۱ ← ج از بند ۱۰ کتاب نامه.

۴۳- همان مأخذ ص ۱۲۹.

۴۴- » » » ۱۲۹-۱۳۰.

۴۵- » » » ۱۳۳.

۴۶- » » » ۱۳۳.

۴۷- » » » ۱۳۵.

۴۸- » » » ۱۳۸.

۴۹- » » » ۱۶۱.

۵۰- » » » ۱۸۲.

۵۱- » » » ۲۱۰.

۵۲- » » » ۲۰۶.

۵۳- » » » ۲۱۶.

۵۴- نسخه عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ص ۲۱۱ ← ۵ از بند ۱۰.

۵۵- همان مأخذ ص ۲۱۲.

۵۶- » » » ۲۱۲.

۵۷- » » » ۲۱۳.

۵۸- » » » ۲۲۸.

۵۹- جوامع الحکایات. جزء اول از قسم سوم چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۷۹.

۶۰- » » » پیشگاه علوم انسانی «مطالعات فرهنگی» ۱۸۱.

۶۱- » » » جزء دوم ۳۵۸.

۶۲- » » » » » » » ۵۳۱.

۶۳- نسخه عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ص ۲۴۷ ← ۵. از

بند ۱۰ کتاب نامه.

۶۴- نسخه عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس تحریر ۶۹۹ باب سوم

از قسم اول ← ج از بند ۱۰ کتاب نامه.

۶۵- همان مأخذ ص ۴۳.

۶۶- » » » ۱۴۵.

۶۷- » » » ۱۵۰.



۶۸- همان مأخذ ص ۱۵۰ .

۶۹- » » » ۱۶۴ .

۷۰- » » » ۱۶۵ .

۷۱- ضبط این کلمه در تاریخ ها و مأخذهای دیگر نیزرتبیل است (به راء مضموم بی نقطه و ناء نقطه دار قبل از باء موحده) و لقب پادشاهان کابل و سیستان بوده است ولی در تاریخ سیستان به صورت زبیل زنبیل آمده و در نسخه‌ی معتبر خطی که در اختیار استاد فقید مرحوم ملک الشعراء بهار بوده زنتبیل ضبط شده و در یک مورد زنده پیل و این دو صورت (زنتبیل و زنده پیل) به حدس مرحوم بهار صحیح است نه رتبیل و زنتبیل مخفف زنده پیل است ← تاریخ سیستان مصحح بهار ص ۹۱ .

۷۲- نسخه عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس تحریر ۶۹۹ ص ۱۸۰ .

۷۳- همان مأخذ ص ۱۸۰ .

۷۴- » » » ۱۸۰-۱۸۱ .

۷۵- » » » ۱۸۲ .

۷۶- » » » ۱۸۱ .

۷۷- » » » ۱۸۱ .

۷۸- » » » ۱۸۳ .

۷۹- » » » ۱۸۳ .

۸۰- » » » ۱۸۳ .

۸۱- » » » ۱۸۴ .

۸۲- » » » ۱۸۴ .

۸۳- » » » ۱۸۴ .

۸۴- » » » ۱۸۴ .

۸۵- » » » ۱۸۴ .

۸۶- » » » ۱۸۴-۱۸۵ .

۸۷- نسخه عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس تحریر ۷۱۷ ص ۱۸۷ ←

۵. از بند ۱۰ کتاب نامه .

۸۸- همان مأخذ ص ۱۸۷ .

۸۹- » » » ۲۱۱ .

۹۰- » » » ۲۱۴ .

۹۱- » » » ۲۱۴ .

- ۹۲- جزء اول از قسم سوم جوامع الحکایات چاپ بنیاد ص ۸ .
- ۹۳- » » » » » » » » ۲۴۴ .
- ۹۴- « » » » » » » » ۳۱۶ .
- ۹۵- همان مأخذ ص ۳۱۹ .
- ۹۶- » » » ۳۲۵ .
- ۹۷- جزء دوم از قسم سوم چاپ بنیاد ص ۴۱۰ .
- ۹۸- » » » » » » » » ۳۷۵ .
- ۹۹- » » » » » » » » ۴۱۲ .
- ۱۰۰- » » » » » » » » ۵۰۴ .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی